

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه سوم مرحوم نائینی

مقدمه سومی که مرحوم نائینی بیان کردند این است که حمل مطلق بر مقید در صورتی است که بین مطلق و مقید تنافی وجود داشته باشد؛ مقصود از تنافی این است که نفی و اثبات بر یک مورد واحد وارد شود؛ یک دلیل موردی را نفی کند که دلیل دیگر همان مورد را اثبات می‌کند. و اگر بین مطلق و مقید تنافی وجود نداشته باشد، وجهی برای حمل مطلق بر مقید نیست. سپس می‌فرمایند تنافی بین الدلیلیں بر وحدت تکلیف متوقف است؛ یعنی هر دو دلیل در مقام بیان تکلیف واحد باشند. از این رو، اگر با قرینه و یا خصوصیتی متوجه شدیم که دو دلیل در مقام بیان دو حکم هستند، نه تنافی وجود دارد و نه وجهی برای حمل مطلق بر مقید است.

وحدت در حکم نیز بر سه مطلب متوقف است: **مطلب اول** این است که یا هر دو از نظر وجوبی مطلق باشند و یا هر دو معلق بر شيء واحد باشند؛ مثلاً مولا می‌گوید **أعتق رقبةً** و بعد بگوید **أعتق الرقبة المؤمنة**، اینجا «أعتق» که ظهور در وجوب دارد، در هر دو، خود وجوب مطلق است؛ یعنی معلق بر شیئی نیست. مثال این که هر دو معلق بر شيء واحد باشد، این است که مولا بگوید **إن ظاهرت فأعتق رقبةً** بعد هم بفرماید **إن ظاهرت فأعتق رقبة مؤمنة** که در هر دو وجوب، بر یک سبب واحد معلق هستند. به تعبیر آسانتر، یا اصلاً سببی در کار نباشد و یا اگر سبب هم وجود دارد، یک سبب واحد باشد. در این دو مورد، وحدت تکلیف داریم؛ در مقابل این دو مورد، دو مورد دیگر وجود دارد که وحدت در تکلیف نیست؛ موردی که روشن است وحدت در تکلیف نیست، جایی است که سبب‌ها مختلف باشد؛ مثل آن که بگوید: **إن ظاهرت فأعتق رقبةً** و بعد در دلیل دیگر بگوید: **إن أفطرت فأعتق رقبةً**؛ در اینجا مشخص است که دو حکم و دو تکلیف وجود دارد.

اما مورد دوم که نیاز به استدلال دارد، این است که یکی معلق و دیگری مرسل باشد؛ به عنوان مثال: مولا بگوید **إن ظاهرت فأعتق رقبةً** و بعد بگوید **أعتق الرقبة المؤمنة**؛ حال، اینجا آیا «رقبة» در دلیل اول را بر مقید حمل کنیم و بگوییم در دلیل اول نیز مراد مولا این است که **إن ظاهرت فأعتق الرقبة المؤمنة**؛ یا این که وجهی ندارد که در اینجا مطلق را حمل بر مقید کنیم؟ در اینجا دلیل اول مطلق است، ولی دلیل دیگر از حیث متعلق مقید و از حیث وجوب، مطلق است. اگر در اینجا مطلق در دلیل اول را بر مقید حمل کنیم، نتیجه این می‌شود که دو حکم و تکلیف نداریم؛ یعنی: تکلیف واحد است. مرحوم نائینی **قدس سره** می‌فرمایند: به نظر ما در اینجا نیز وجهی برای حمل مطلق بر مقید نیست؛ چون، اگر بخواهیم مطلق را حمل بر مقید کنیم، دور لازم می‌آید.

بیان دور این است که در این دو دلیل، «أعتق» در دلیل اول، معلق بر «إن ظاهره» است، اما در دلیل دوم، قیدی ندارد. پس، در این دو دلیل، دو وجوب داریم که یکی مقید(معلق) است و یکی غیر مقید(غیر معلق)؛ دو متعلق نیز داریم: یکی «رقبه» در دلیل اول و دیگری که در دلیل دوم است؛ اگر بخواهیم مطلق را حمل بر مقید کنیم، - یعنی متعلق در دلیل اول را حمل کنیم بر متعلق در دلیل دوم - این حمل، متوقف است بر این که «أعتق» در دلیل دوم را نیز بر «أعتق» در دلیل اول معلق کنیم. یعنی «أعتق» در دلیل دوم نیز حمل بر «إن ظاهره» شود و آن را به این دلیل اضافه کنیم. خیلی پوست کنده و ساده‌اش این می‌شود که اگر بخواهیم قید «مؤمنه» را دلیل اول بیاوریم، باید قید «إن ظاهره» را نیز در دلیل دوم ببریم و هذا دور؛ یعنی حمل متعلق در هر کدام متوقف است بر حمل صیغه امر بر دیگری.

بنابراین، وجهی ندارد که مطلق را حمل بر مقید کنیم؛ و لذا، در اینجا نیز دو حکم و تکلیف وجود دارد. **مطلب دومی** که مرحوم نائینی بیان فرمودند - که البته گفتم بعضی از خصوصیاتش را نیز مرحوم آخوند در «کفایه» بیان می‌کنند - این است که حمل مطلق بر مقید و تنافی در جایی است که دو تا تکلیف هر دو الزامی باشند؛ اما اگر یکی الزامی و دیگری استحبابی یا هر دو استحبابی باشند، دیگر تنافی وجود ندارد؛ زیرا، تنافی در موردی است که مخالفت جایز نباشد؛ در حکم استحبابی از اساس می‌توانیم مخالفت کنیم و آن را انجام ندهیم. چیزی من رأسه ترکش جائز است، نمی‌تواند با دلیل الزامی تنافی داشته باشد و یا با یک دلیل مستحب دیگر تنافی داشته باشد. مثال این مسأله در باب صیام است؛ فرض کنید دلیلی داریم که می‌گوید مطلقاً اصل صیام مستحب است، دلیل دیگری می‌گوید روزه اول ماه، وسط ماه و آخر ماه مستحب است.

در اینجا هیچ فقیهی نمی‌آید با دلیل دوم، دلیل اول را تقیید بزند؛ بلکه می‌گویند: دلیل اول به قوت خودش باقی است و روزه در تمام ایام سال استحباب و رجحان دارد؛ دلیل دوم نیز در اینجا یک مرتبه دیگری از رجحان و مطلوبیت را بیان می‌کند. **مطلب و شرط سومی** که مرحوم نائینی برای وحدت تکلیف بیان می‌کنند این است که می‌فرمایند: وحدت تکلیف در جایی است که وجوب به صرف الوجود تعلق پیدا کند و صرف الوجود بتحقیق به اولین مصداق از مصادیق وجود؛ مولا گفته **أعتق رقبة** بعد می‌گوید **أعتق رقبة مؤمنة**، در **أعتق رقبة** «رقبه» ظهور در این دارد که فرد غیر مؤمن نیز می‌تواند مصداق رقبه باشد، اما **أعتق رقبة مؤمنة** ظهور در این دارد که فرد غیر مؤمن به درد نمی‌خورد. بنابراین، بینشان تنافی است؛ چون، در همان اولین فرد توارد نفی و اثبات صورت می‌گیرد.

مرحوم نائینی پس از بیان این سه مقدمه، این نکته را تذکر می‌دهند که از مطالب بیان شده روشن می‌شود که برای رسیدن به وحدت تکلیف از خود خطابین می‌توانیم استفاده کنیم؛ و برای استفاده وحدت تکلیف، نیازی به دلیل خارجی مثل اجماع یا چیزی از قبیل آن نداریم. ایشان بعد از بیان سه مقدمه، می‌فرمایند: باید صورت متخالفین با صورت متوافقین را جدا بررسی کنیم.

نظر مرحوم نائینی در صورت تخالف مطلق و مقید

اگر مطلق و مقید متخالفین باشند، مثلاً مطلق می‌گوید **أعتق رقبة** و مقید می‌گوید **لا تعتق الرقبة الکافرة**، یکی سلب و یکی ایجاب؛ مرحوم نائینی می‌فرماید: اینجا دلیل دوم چون عرفاً عنوان قرینه دارد، بنابراین، ظهور آن بر ظهور دلیل اول مقدم می‌شود. حرف ایشان بود که قرینه بما هی قرینة بر ذوالقرینه مقدم است هرچند ظهور ذوالقرینه از ظهور قرینه اقوی باشد. اما نظر دیگران - که بعداً در نقد کلام نائینی(ره) بیان می‌کنیم - این است که قرینه به ملاک أظهریت بر ذوالقرینه مقدم است نه بما هی قرینه. نتیجه آن که بر اساس نظر مرحوم نائینی **لا تعتق الرقبة الکافرة** قرینه است برای **أعتق رقبة** و ظهور آن بر ظهور دلیل اول مقدم است.

نظر مرحوم نائینی در صورت توافق مطلق و مقید

اما اگر متوافقی باشد، به عنوان مثال بگوید **أعتق رقبة** و بعد بگوید **أعتق رقبة مؤمنة**. در اینجا اول باید ببینیم تنافی بین چه چیزهایی وجود دارد؟ می‌فرمایند: مقید می‌گوید اگر فرد مؤمن نباشد فایده ندارد ولی مطلق ظهور در اطلاق دارد و می‌گوید اگر مؤمن هم نباشد کافی است. بنابراین، بین این دو تنافی وجود دارد. مرحوم نائینی می‌فرماید: در اینجا چهار راه داریم؛ یک راه این است که بیاییم مطلق را حمل بر مقید کنیم؛ راه دوم این است که دست از ظهور «أعتق» دوم در وجوب برداریم و آن را بر استحباب حمل کنیم؛ راه سوم این است که از راه واجب فی واجب وارد شویم؛ گاه در فقه فعلی داریم که واجب است اما به عنوان جزء برای یک واجب دیگر می‌باشد؛ البته بهتر آن است که بگوئیم به عنوان یک واجب مستقل در ضمن واجب دیگر است؛ مثلاً فرض کنید در باب حج، وجوب ثوبی الاحرام وجوب استقلالی دارد و اگر کسی عمداً لباس احرام هم نپوشید، محرم می‌شود، احرام و حشش نیز درست است؛ اما مرتکب معصیت شده است. حال، در اینجا نیز بگوئیم یک واجب عتق رقبة است و واجب دوم مؤمنه بودن است که می‌شود واجب فی واجب. راه سوم می‌فرمایند: بگوئیم این دو، دو تکلیف مستقل است. مرحوم نائینی هر سه راه را رد می‌کند؛ به این بیان که اگر بخواهیم «أعتق» دوم را حمل بر استحباب کنیم، خلاف ظاهر صیغه امر است که ظهور در وجوب دارد.

همچنین اگر بگوئیم که واجب فی واجب است، دارای دو اشکال است؛ یک اشکال این است که این مطلب **بمكان من النذرة** است و در فقه خیلی نادراً واقع می‌شود؛ اشکال دومش نیز آن است که این مورد نیز بر خلاف ظاهر است؛ ظاهر **أعتق رقبة مؤمنة** این است که «مؤمنه بودن» واجب مستقل و واجب فی واجب نیست؛ بلکه ظاهرش این است که مجموع قید و مقید، یک واجب است. در مورد راه سوم نیز می‌فرمایند که این احتمال با مطلبی که در شرط سوم مقدمه سوم گفتیم، سازگاری ندارد؛ در شرط سوم گفتیم تنافی در صورتی است که به صرف الوجود تعلق پیدا کرده باشد؛ حال، اگر بگوئیم **أعتق رقبة** یک تکلیف، و **أعتق رقبة مؤمنة** نیز یک تکلیف دومی است که هر کدام یک امتثال جدا می‌خواهد، بر خلاف فرض خواهد بود؛ زیرا، فرض ما این است که تکلیف به صرف الوجود تعلق پیدا کرده و صرف الوجود قابل تکرار نیست. این تمام کلام مرحوم نائینی؛ آقایان حتماً در این زمینه «أجود التقريرات» را ببینند که مرحوم آقای خوئی در اینجا دو حاشیه دارند؛ إن شاء الله فردا نقد و تحلیل کلام مرحوم نائینی را خواهیم داشت. و السلام.